صفای میان شیعیان - 6 /دی/ 1389

شرح حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه‌السّلام توسط حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در جلسه درس خارج فقهِ ششم دی‌ماه 89 (بیست و یکم محرم‌الحرام 1432):

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَ يَجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيُدْخِلُ يَدَهُ فِي كِيسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ فَقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِينَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَلَا شَيْءَ إِذاً قُلْتُ فَالْهَلَاكُ إِذاً فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطَوْا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ».
کافی، ج 2، ص 174

فی الکافی، عن الباقر (علیه‌السّلام) ؛ «أ یجیء احدکم الی اخیه فیدخل یده فی کیسه فیأخذ حاجته فلا یدفعه».
حضرت امام محمد باقر (علیه‌السّلام) از یکی از اصحابشان سؤال میکنند - که این مقدمه دیگر ذکر نشده که آن صحابی که بود و چه سؤال کرده بود و از کجا آمده بود ؛ اینها دیگر توی این روایت نیست - که آیا در آنجائی که شما هستید، وضعیت اینجوری است که یکی از شماها بیاید دستش را توی جیب برادر دینی‌اش بکند و هر چه که لازم دارد، از توی جیب او بردارد، او هم ناراحت نشود؟ به این حد رسیده‌اید که جیبتان برای همدیگر رایگان باشد؟

مرحوم حرزالدین نقل میکند که شیخ خضر در زمان مرحوم کاشف‌الغطاء از علمای بزرگ بود و خیلی مورد توجه مردم قرار داشت. میگوید در روز عید، مردم نجف و عشایر و اینها که به شیخ خضر علاقه داشتند، منزل او آمدند و هدایا آوردند - پول آوردند، طلا آوردند - و همین طور جلوی ایشان میگذاشتند و ایشان هم آن پولها و طلاها را جلوی دستش گذاشته بود و همان طور روی هم کوت شده بود. بعد شیخ جعفر کاشف‌الغطاء آمد. معلوم میشود آن وقتها هنوز شیخ جعفر به مقام ریاست نرسیده بود. ایشان آمد و نشست و چشمش به این پولها و طلاها افتاد. بعد یواش‌یواش نزدیک ظهر شد و مردم رفتند. شیخ جعفر بلند شد گوشه‌ی عبایش را پهن کرد و این طلاها و پولها را گوشه‌ی عبایش ریخت و گفت خداحافظ شما، و رفت! شیخ خضر هم نگاهی کرد و چیزی نگفت ؛ کأن لم یکن شیئاً مذکورا!

حالا این قصه‌ای که نقل کردم، دنباله هم دارد، که دنباله‌هایش باز از این جالبتر هم هست. به هر حال حضرت سؤال میکنند که در اموال شخصی، شما اینجور هستید که مثلاً قبایتان را آنجا آویزان کرده‌اید، رفیقتان می‌آید دست میکند توی جیب قبای شما و یک مقدار پولی که لازم دارد، برمیدارد و بقیه‌اش را آنجا میگذارد و بعد راه می‌افتد میرود، به شما هم اصلاً برنخورد و ناراحت نشوید؟ چنین وضعی بین شما هست؟ «فقیل ما اعرف ذلک فینا». آن راوی گفت که در بین خودمان اینجور وضعی نیست. «فقال فلا شیء اذاً» ؛ فرمود: پس هنوز خبری نیست، هنوز چیزی نیست.

من اینجا این حاشیه را اضافه کنم که این مالِ زمان امام باقر (علیه الصّلاة و السّلام) است. در آن زمان، شیعه تدریجاً داشت شکل میگرفت. بعد از حادثه‌ی عاشورا، در ظرف این 33 سال، 34 سالی که دوران امام سجاد (علیه الصّلاة و السّلام) بود، تدریجاً و یواش‌یواش مردم جمع میشدند ؛ چون بعد از حادثه‌ی عاشورا، آن شدت عملی که به خرج داده شده بود، شیعه را متفرق کرد ؛ بعضی‌ها برگشتند، بعضی‌ها منصرف شدند، بعضی‌ها از ولایت اهل بیت پشیمان شدند ؛ هر کسی به یک طرفی رفت. در این 34 سال، یواش‌یواش مردم جمع شدند. در زمان امام باقر (علیه الصّلاة و السّلام) مردم بیشتر جمع شدند. مردم تدریجاً در شهرها، در نقاط مختلف، نزدیک و دور، جمع میشدند. این مال آن وقت است که حضرت میخواهند بگویند این کانونهای تشیع را باید در سرتاسر دنیای اسلام اینجوری تشکیل

دهید، اینجور با هم باصفا باشید.

حضرت وقتی فرمودند «فلا شیء» - هنوز هیچ خبری نیست ؛ آنی که باید بشود، نشده است - آن طرف ترسید ؛ «قیل فالهلاک اذا؟». «هلاک» در اینجا و در خیلی جاهای دیگر به معنای مردن نیست ؛ به معنای بدبخت شدن است: یعنی پس دیگر بدبخت شدیم آقا؟ دیگر هیچی نیست؟ «فقال انّ القوم لم‌یعطوا احلامهم بعد». «احلام» در اینجا جمع «حلم» است. ماده‌ی «حَلُمَ یَحلُمُ» به معنای حلم ورزیدن است ؛ با «حَلَمَ یَحلُمُ» که به معنای رؤیا و اضغاث احلامی که در قرآن هست، تفاوت دارد ؛ آن از باب نَصَرَ یَنصُرُ است، حَلَمَ یَحلُمُ است ؛ این از باب شَرُفَ یَشرُفُ است ؛ حَلُمَ یَحلُمُ. اینجا احلام جمع حلم است. پس هنوز به آن بردباری و آن ظرفیت لازم نرسیده‌اید. بنابراین به معنای هلاک نیست که بگوئیم نابود شدید، عذاب خدا گریبان شما را گرفت ؛ نه، به معنای این است که هنوز آن ظرفیت لازم را پیدا نکرده‌اید.